



مصطفیٰ زین العابدین (ع) شال آرمی (دوستان)

## زیباشناسی اسلامی

### اعجاز قرآن

#### البور لیمن

#### ترجمه سید جواد فندرسکی

#### بخش اول

اعجاز قرآن یکی از موضوعات مهمی می باشد که از جنبه های مختلف همچون مباحث تاریخی و کلامی و... مورد بحث قرار گرفته است. البور لیمن در بخش اول این مقاله تلاش دارد تا ضمن بررسی مفهوم تاثیر و تاثر به طور کلی، از جنبه زیباشناسی اعجاز در قرآن را مورد بررسی قرار دهد. او در این خصوص، از نقطه نظر خود به اختلافات و مباحثات موجود در این زمینه می پردازد.

#### فرضیه اعجاز چیست؟

اسلام در برخی از جهات و روشها یک دین متفاوت است، زیرا یکی از اصول مهم آن ماهیت معجزه آسا بودن کتاب و متن اصلی آن یعنی قرآن می باشد. طرفداران اسلام و مومنان مسلمان جزئیات قرآن را بررسی می کنند و معتقدند که در هیچ جا نمی توان مشابهی برای قرآن یافت. آنانی که به اسلام گرویده اند، هم حالا و هم در گذشته، تاثیر قرآن را ذکر می کنند و معتقدند که معجزه مهمی که توسط خداوند نازل شده است، کلمات خودش می باشد که به طور مطلوبی مبنایی عقلانی و زیباشناختی به اسلام بخشیده است. سرانجام، این امر مسلمانان را در موقعیتی قرار می دهد که بر اساس برتری سبک شناختی قرآن، برای ایمان خود دلیل بیاورند، و موجب می شود که مومنان عرفی در پذیرش چیزهای غیرقابل باور به زحمت نیافتند، تنها بدین دلیل که گفته شده است خداوند آن را خلق کرده است. اگر کسی شک کند در اینکه آیا مسیح بعد از سه روز به معراج رفت یا نه در این صورت دانستن چیزی که چنین شکمی را رفع می کند، دشوار است، زیرا این رویداد در گذشته های بسیار دور رخ داده است. به همین منوال، برخی از یهودیان معتقدند که تورات مستقیماً از جانب خداوند نازل شده است و تمام کسانی که در پای کوه سینا حضور داشته اند، شاهد نزول آن بوده اند. پس از گذشت نسلها، والدین به فرزندان شان این واقعه را نقل کردند، و بدین وسیله شاهد و مدرکی که در عمل روی داده بود به واقعه ای کاملاً متقن تبدیل شد، زیرا بر مشاهده افراد متعدد و گزارش آنها به دیگران مبتنی بود. از طرف دیگر این

رویداد در گذشته های بسیار دور رخ داد و برخی از یهودیان امروزه به تورات "min ha shamayim" و این مسئله که تورات مستقیماً از آسمان نازل شده است، اعتقادی ندارند، بنابراین این عقیده اکنون در فرقه های مختلف یهودی نقش مهمی ندارد. با وجود این، معجزه هایی هم در یهودیت و مسیحیت گزارش شده است و به عقیده برخی از یهودیان و مسیحیان آن معجزه ها رویدادهایی هستند که در عمل رخ داده اند و ایمانشان دست کم تا حدودی بدان وابسته است. اسلام از این لحاظ بسیار متفاوت است. با وجود این که در واقع اخبار معجزه ها در اسلام وجود دارد، با این همه معجزه اصلی خود متن قرآن دانسته شده است. نه در تورات و نه در انجیل چنین ادعایی وجود ندارد. برخی از بخش های این دو متن بسیار زیبا هستند، اما بخش های بسیار ملال آوری نیز وجود دارد، و انسان باید ایمان بسیار قوی ای داشته باشد که این بخشها را که برای فهم او از دین واقعا ضروری هستند، باور کند. البته شاید کسی معتقد باشد که ماهیت حقیقی این دو دین (یهودیت و مسیحیت) سودمند است، زیرا باعث می شود که بر پذیرش نسبی برخی از حقایق وابسته باشند، حقایقی که برای مومنان احتمالی ای که آن حقایق را می پذیرند یا نه، مطرح می شوند. در مقابل، گاهی ادعا شده است که باید اسلام را بر اساس تقلید ناپذیری متن اصلی اش پذیرفت، بنابراین چیزی که ابتدائاً پذیرش آن از انسان خواسته می شود، حقیقت یک گزاره یا حکم نیست، بلکه بیشتر از او خواسته می شود که یک داوری زیباشناختی انجام دهد. تفاوت میان حکم درباره موضوعات واقعی و حکم درباره زیبایی یک شیء چیست؟ شاید برخی معتقد باشند که اولی عینی است و دومی ذهنی، لذا این عقیده که اسلام به طور خاصی عقلانی است، زیرا مبتنی بر ویژگی های محسوس و آشکار قرآن می باشد، بایستی نسبی دانسته شود. تعریف گزاره های زیباشناختی مربوط به یک چیز مطمئناً کاریست که در آن با عقل سر و کار داریم، اما مشخص نیست که این عقلانیت چگونه است. این موضوع در زیباشناسی از تناقض بسیاری برخوردار است، زیرا برخی معتقدند که داوری زیباشناختی تقریباً ذهنی است و برخی دیگر اعتقاد دارند که عینی است. آنانی که به معجزه بودن زیبایی قرآن معتقدند به طرفداری از دیدگاه عینی در داوری زیباشناختی تمایل دارند، و در نتیجه می گویند که انسان می تواند زیبایی را تنها ببیند، هم در متن و هم در جهان، تا قرآن را به عنوان راهنما به کارگیرد. اهمیت قرآن به عنوان یک متن، نقش گسترده ای در زندگی اسلامی ایفا کرده است. این اتفاقی و از روی شانس نیست که در فرهنگ نامه های کلاسیک مربوط به اندیشمندان اسلامی به راستی بزرگترین گروه به نحویون و زبان شناسان تعلق دارد (برای مثال بنگرید به فرهنگ نامه ابن خلیکان). با فرض اهمیت زیاد قرآن، انسان برای توضیح متن و چگونگی تمایز آن از متون دیگر، به تخصصهای بسیاری نیاز

مسئله که تفاوت اسلام با ادیان دیگر در این مورد چگونه است، کمتر پرداخته شده است. ما به زودی در مورد نقاط قوت و ضعف عقاید دو طرف بحث خواهیم کرد، اما پیش از آن، اجازه دهید که بر کل فرآیند دفاع از یک دین و یا حمله بر آن براساس مبانی اش، نگاهی بیافکنیم.

چرا باید این مورد برای دین چالش برانگیز باشد؟ پاسخ اینست که اگر تبیینی طبیعی یا تاریخی برای چیزی فراهم آید که از قرار معلوم ماهیتی معجزه‌وار دارد، در این صورت معجزه از بین می‌رود. مثال خوب در این مورد، تلقی پژوهشگران ادبی مصر نظیر طاهاحسین (Taha Hussein) و نصر حامد ابوزید (nasr abu-zayd) از قرآن است. زیرا آنان تلاش کردند که با قرآن از منظر تحلیلی، به مثابه کتب دیگر برخورد کنند. آنچه که در نگاه اول تاریک اندیشی دینی به نظر می‌رسد، زمانی که در برابر دلایلی مطرح شود که مبتنی بر سبک اند و برای اثبات صدق قرآن به کار می‌روند، دیگر متفاوت است و تاریک اندیشی دینی نمی‌باشد. برای مثال، اگر سبک قرآن با سبک جاهلیت عربی (قبل از اسلام) یا با انواع دیگر زبان که در متون مشابه یافته می‌شود، ارتباط داده شود، در این صورت به نظر می‌رسد که انگار ماهیت معجزه بودن سبک بی‌درنگ جای خود را به نوعی از سبک می‌دهد که در اثر دینی مخصوص به یک زمان و مکان مشخص وجود دارد. این بدین معنا نیست که تحلیل گران مختلف سبک قرآن لزوماً به این نتیجه دست یافته‌اند که سبک چیز خاصی نیست، بلکه به معنای همان تلقی متن صرفاً به عنوان متن است که بایستی برای مطالعه و بررسی آن همان اصولی را به کاربرد که برای مطالعه هر متنی به کار می‌رود، متنی که برای برخی غیرقابل قبول است.

این مسئله کمی شبیه تماشای شعبده‌بازی است که کار روزانه خود را انجام می‌دهد، در حالی که ما نمی‌دانیم این کار چگونه انجام می‌گیرد. ممکن است تصور شود که اگر تماشاچی حقه‌های شعبده‌باز را نداند در این صورت شعبده‌بازی‌های او تأثیرگذارتر از زمانی خواهد بود که تماشاچی یا ماهیتی کاملاً طبیعی برای آنها قائل باشد، و یا حتی دقیقاً نحوه کارکرد آن شعبده‌ها را بداند. با این همه، برخی از تماشاگران حتی فکر خواهند کرد که شعبده‌باز قدرت خاصی دارد که شعبده‌های خود را محقق می‌سازد. اما اغلب می‌دانیم که شعبده‌باز فوت و فنی دارد که او را قادر می‌سازد به ما بیاوراند که شعبده‌بازی تنها ناشی از قدرت اوست. با وجود این، اغلب مردم هنوز از شعبده‌بازی لذت می‌برند و در حقیقت ممکن است گفته شود که آنها زمانی که ندانند شعبده ماهیتی طبیعی و واقعی دارد حتی بیشتر لذت می‌برند، زیرا در این صورت می‌فهمند که انجام چنین شعبده‌هایی بایستی چقدر سخت و دشوار باشد. اگر من قدرتی جادویی داشته باشم و بتوانم تنها دستم را طوری حرکت دهم که کاغذ تبدیل به کبوتر شود، در این صورت اگر شما را وادار کنم که فکر کنید تنها تبیین کاری که انجام می‌دهم، شعبده است، در حالی که همگی می‌دانیم چیزی بنام شعبده وجود ندارد، در این صورت بسیار پرابهت خواهد بود، زیرا نشان می‌دهد که من چقدر ماهرم.

بنابراین می‌توانیم شعبده‌بازی را که می‌خواهد به خاطر چیزی که انجام می‌دهد ما را بفریبد، تحسین کنیم. اگر انسان به نحوی به دین معتقد باشد، ممکن است به نظرش آید که این مثال شباهت اندکی به مسئله دین دارد، زیرا مقایسه یک دین با یک نمایش شعبده‌بازی تا حدودی اهانت‌آمیز است. چیزی که در این مورد مهم است، اینست که می‌دانیم ممکن است تحت تأثیر چیزی قرار بگیریم اما همزمان می‌دانیم که ناشی از قدرتی فراطبیعی نیست. این بدین معنا نیست که دین از یک مجرای فراطبیعی ناشی نشده است، بلکه بدین معناست که خاستگاه‌های فراطبیعی آن ضرورتاً بخشی از چیزی نیست که ما را به خود جلب می‌کند و یا دست کم می‌تواند به عنوان بخشی اساسی در نظر گرفته نشود. این مثل عاشق شدن و در عین حال دانستن این است که پدیده عشق دارای تبیینی زیستی و فرهنگی است. چنین دانستنی عشق را تخریب نمی‌کند، گرچه از راز آلودگی آن می‌کاهد. شاید کسی بتواند تبیین علمی را به عنوان یک دلیل در جهت لطمه زدن بر عشق به کار برد

دارد. در دوره‌های ایده‌های مطرح شد و مورد پذیرش قرار گرفت مبنی بر اینکه برای فهم بخشهای مبهم قرآن انسان باید زبان عربی دوره جاهلیت یعنی دوره جاهلیت پیش از اسلام، را بداند، زیرا این زبانی است که متن در بستر آن نازل شده است. امروزه چنین ایده‌ای به نظر متناقض می‌آید، زیرا می‌تواند به این مسئله اشاره داشته باشد که قرآن کتابی است مثل کتابهای دیگر و از محیطی سربرآورده که خود پیامبر نیز در آن محیط رشد کرده است.

### مسئله تاثیر

در رابطه با تاثیر یک سنت بر سنتی دیگر مسئله‌ای اساسی وجود دارد. در واقع دو مسئله اساسی. یکی این است که چرا یکی از سنتها علاقمندی زیادی را جلب می‌کند. انسان در کنفرانس‌ها و کتابها اغلب این ادعا را می‌پندد یا می‌شنود که الف بر ب تاثیر گذاشته است، گویی کلاً یکی مورد علاقه بوده است، و دیگری نه. البته اگر کسی مدعی باشد که ایده‌ای را او خودش به وجود آورده است، در این صورت ادعای متقابل، تاثیر ادعای نخست را به چالش خواهد کشید و در واقع سرقت ادبی را مطرح خواهد ساخت. روشن است که چرا در برخی از موسسات از دانشجویان خواسته می‌شود که منابع خود را دقیقاً مشخص کنند تا میان دیدگاهشان و عقیده کسانی که دیدگاهشان بر مبنای دیدگاه آنان است، تمایزی دقیق ترسیم شده باشد. به همین منوال از اساتید هم انتظار می‌رود که منابع خود را مشخص کنند تا چیزی را که به اساتید و اندیشه‌هایی که به دیگران متعلق است، روشن شود. گاهی کسی برای اولین بار اندیشه‌ای را طرح می‌کند که از بس معروف است اصلاً نیازی به ذکر منبع نیست و استفاده ناشناخته از آن موجب هیچ نوع اتهام سرقت ادبی نخواهد بود. بسیاری از اندیشه‌ها این گونه‌اند و تصور یک برنامه آموزشی مبتنی بر این ایده است که اندیشه‌ها و دیدگاه‌های نظری خاص به‌طور کل برای ایجاد مبنایی مورد استفاده قرار گیرند که براساس آن مبنا اندیشه‌ها و نظریه‌های دیگر رشد و گسترش می‌یابند. در پذیرش چنین مواردی هیچ مشکلی وجود ندارد زیرا اگر کسی کاری انجام می‌دهد، اغلب مبتنی بر کار قبلی است و بنابراین ممکن است کارش نو و مبتکرانه دانسته شود. شعار علمی معروفی وجود دارد که می‌گوید انسان زمانی می‌تواند خیلی دورها را ببیند که بر دوش غولها ایستاده باشد. این عبارت بدین معناست که انسان تنها زمانی می‌تواند در مسیرهای جدید گام بردارد که کارش مبتنی بر نظریه‌ای موجود و معتبر باشد. چنین انسانی گاه‌های بزرگی را در دوران شکوفایی خود برمی‌دارد و تلاشهای پژوهشگران پیشین را باز می‌نمایاند.

مباحثه و مناقشه جدی در جایی بروز می‌کند که به یک نظام اندیشه که از خاستگاه‌هایی الوهی و فراطبیعی ناشی شده است، تبیینی تاریخی و طبیعی داده می‌شود. شاید یکی از انگشت‌نماترین مثالها در این مورد روشی است که در آن مبانی اسلام را با نظام‌های اندیشه پیش از اسلام، به ویژه یهودیت، مرتبط می‌سازند. البته این یک ادعای اساسی در اسلام است که خود را بر کلمه بی‌واسطه خداوند که به صورت قرآن متجلی شده است، مبتنی می‌داند و نزول قرآن توسط جبرئیل بر پیامبر، روشن می‌سازد که نقش پیامبر صرفاً به عنوان واسطه و مسیر انتقال و تفویض بوده است. همانگونه که می‌دانیم توسعه و گسترش سنت و احادیث به پیامبر نقشی دیگر و به‌طور بیواسطه‌تر نقشی ابراری داد و ما اهمیت این را بعداً بیان خواهیم کرد، اما حال اجازه دهید که بر ایجاد قرآن و متنش بپردازیم. دشمنان اسلام تمایل داشته‌اند که منشأ شکل‌گیری و ایجاد آن را نقد کنند. در این رابطه آنها ادعا کرده‌اند که قرآن را محمد [ص] نوشته است، یا اینکه قرآن از اندیشه‌هایی که قبلاً وجود داشته‌اند، به‌وجود آمده است و صرفاً مجموعه‌ای از چنین اندیشه‌هایی است. موافقان و مدافعان اسلام نیز پاسخ داده‌اند که دلیل عمده جهت اثبات اعتبار برای مبانی الوهی قرآن، در خود قرآن قرار دارد، متنی که ماهیت معجزه‌آسایش را با سبک و محتوایش آشکار می‌سازد. با وجود اینکه شارحان اغلب درباره مفهوم *عجاز القرآن* بحث می‌کنند، با این حال به این

و در نتیجه انسانی کلبی شود، انسانی که اسکار واپلد او را چنین توصیف می‌کند که قیمت هر چیزی را می‌داند اما ارزش چیزی را نمی‌داند. اما این کار اجتناب‌ناپذیر نیست. با این همه، دانستن اینکه نان بدین علت بسیار خوشمزه است که فرد اساس فیزیولوژیکی حس چشایی را می‌داند، ضرورتاً به این جا منجر نمی‌شود که در غیر این صورت نان کمتر خوشمزه باشد. دانستن لزوماً به لذت بردن یا تحسین کردن ختم نمی‌شود. این نکته‌ای است که در سراسر این کتاب بدان تأکید شده است. ما می‌توانیم اثری هنری را بشناسیم، اما با وجود این می‌توانیم شناختمان را در فهم زیباشناختی مان دخالت ندهیم. این آخری بیشتر از شناخت به کار خود ادامه می‌دهد زیرا می‌تواند کاملاً مستقل از آن عمل کند. وقتی که پدیده تلاقی فرهنگی را لحاظ کنیم، این مسائل نکاتی مهم هستند. پدیده‌های اجتماعی وجود دارد بنام «تأثیر پیتزا» که یجاست اینجا مطرح شود. وقتی که مهاجران ایتالیایی از ناپل به آمریکا رفتند پیتزا را نیز با خودشان بدانجا بردند. پیتزا در آمریکا مورد استقبال قرار گرفت، و سرانجام دوباره به ناپل صادر شد، اما آن پیتزای صادراتی همان پیتزای اصلی نبود. این پیتزا نسخه آمریکایی‌اش بود. حال بدون شک برخی از سنت‌گرایان اصالت پیتزای آمریکایی را تقبیح می‌کردند، اما این کار محلی از اعراب ندارد: چیزی که در اینجا اهمیت دارد اینست که بدانیم، اینگونه نیست که فرهنگی از فرهنگی دیگر چیزی را اخذ کند و آن را بدون تغییر کنار بگذارد. برعکس، انتقال فرهنگی پدیده‌ای کاملاً خلاقانه است که مستلزم تغییر و تکامل در همه مراحل تلاقی است.

اجازه دهید که مثالی را در اینجا بیاورم. معروف است که فلسفه اسلامی به فلسفه یونان بسیار مدیون است، به طوری که اکثر اصول مهم در اولی، نتیجه تکامل مسائل مطرح در دومی است. این اتفاق فرهنگی می‌تواند به چند نوع تفسیر شود. برخی از مورخان فلسفه بر اساس نگاه سفت و سخت شرق‌شناسانه‌ای که دارند، معتقدند که این مسأله نشان می‌دهد جهان اسلام منابع عقلانی کافی‌ای برای گسترش و تکامل فلسفه خویش نداشته است و بنابراین مجبور بوده است که آن را از فرهنگی متعالی‌تر بگیرد. بنابراین فلسفه اسلامی (که منظور آنها فلسفه مشائی است) در واقع فلسفه یونانی به زبان عربی است! این یک سوء تفاهم تمام عیار است. فلسفه اسلامی به اندازه فلسفه فرانسوی و انگلیسی به فلسفه یونان وابسته است. با این حال برخی از انواع فلسفه در جهان اسلام وجود دارد که واقعاً ارتباط بسیار اندکی به فلسفه یونان دارند و حتی فلسفه مشائی نیز اصلاً از اندیشه یونانی تبعیت کورکورانه برده‌وار نمی‌کند. این یک حقیقت جالب است که رابطه‌ای نزدیک میان فلسفه یونان و برخی از فلسفه‌های اسلامی وجود دارد. اما این رابطه چیزی درباره مالکیت و کدیوری بیان نمی‌کند. به عبارت دیگر این بدین معنا نیست که اندیشه یونانی مالک اندیشه اسلامی است و یا بر آن نظارت دارد.

وقتی که می‌خواهیم بدانیم چگونه یک نظام اندیشه بر نظامی دیگر تأثیر می‌گذارد، لازم است که دقیق‌تر و باریک‌بین‌تر باشیم. تصویری که درباره این مسئله وجود دارد اغلب برحسب مالکیت اندوخته‌های فیزیکی سامان یافته است. گویی خالق یک اندیشه، همواره خالق آن است، حتی اگر دیگران به انحاء مختلف از آن استفاده کنند. با وجود این، همانگونه که افلاطون در *تئاتوس* (Theatetus) داشتن دانش را با نگه داشتن پرند در قفس مقایسه می‌کند، دانش با انواع دیگر مالکیت تفاوت بسیاری دارد (1970-1980).

برای اینکه بدانیم چرا دانش ماهیتی متفاوت دارد باید به چیزی ساده مثل مکالمه نظری بیافکنیم. در یک مکالمه یک نفر صحبت می‌کند و طرف دیگر پاسخ می‌دهد، و پاسخ معمولاً تکرار کورکورانه جمله نخست نیست. یک مکالمه نقطه آغازین بحث را گسترش می‌دهد، گرچه شاید از پیش فرضهای اولیه بحث زیاد دور نشود. چه کسی صاحب این مکالمه است؟ این پرسشی شگفت است، حتی اگر جوابی به آن داده شود، لازم نیست که بگوییم آغازگر مکالمه صاحب آن است. در این مورد است که اغلب شخص دوم بیانات مناسب‌تری را ابراز می‌دارد، درست به همین خاطر است که نمایشنامه‌های

شکسپیر همواره تأثیر گذارتر از تواریخ هستند. واقعاً همه مکالمه‌ها فرصتی برای تغییر صریح و واقعی دیدگاه‌ها نیستند. زمانی که مکالمه به جای اینکه محلی برای تغییر واقعی دیدگاه‌ها باشد، ابزار تلقی می‌شود، در این صورت طرفین مکالمه اغلب به منظوری دیگر در مکالمه شرکت می‌کنند، برای مثال شاید برای تسلط بر مکالمه یا انجام کاری دیگر از طریق مکالمه. در برخی از مکالمه‌ها زبان مالکیت مناسب‌تر است. بی‌شک مثالهایی از یک فرهنگ وجود دارد که چنین کاری را انجام داده و به تسلط بر فرهنگ دیگر نائل آمده است، درست همانگونه که در یک مکالمه طرف مسلط بر طرف دیگر غالب می‌آید. وقتی چنین مسئله‌ای روی می‌دهد تا حدی معیار عینی وجود دارد، اما با وجود این در مورد ارتباط و تماس یک فرهنگ با فرهنگی دیگر و تسلط بر آن و رها کردن آموزه‌های اصلی توسط فرهنگ مغلوب نیز می‌توانیم چنین بیاندیشیم. این بی‌شک پاسخ واحدی است که اندیشمندان مسلمان در مواجهه با چالش مدرنیته چه هزار سال قبل و چه حالا ارائه داده‌اند. ویژگی‌های قبلی جنبشهای مختلف احیاء، مبتنی بر این ایده است که امت هم از درون و هم از برون بایستی قوی شود، زیرا در مواجهه با مدرنیته، اندیشه‌های دیگر و به ویژه فرهنگ سکولار در حال تسلط می‌باشد. در زمان‌های مختلف اندیشمندانی نظیر غزالی، اقبال و سعید نورسی (Said Nursi) تلاش کرده‌اند با اثبات اینکه اسلام چیزهای زیادی برای چنین مواجهه‌ای دارد و اثبات عدم نیاز به تسلیم شدن در برابر آنچه که به ظاهر دارای محتوایی برتر از لحاظ زندگی و نظام عقلانی اندیشه می‌باشد، مواجهه‌ای در شرایط برابر را ایجاد کنند.

لازم به ذکر است که اندیشمندان اسلامی همواره تلاش می‌کنند که مکالمه را به مجادله تبدیل کنند. برای مثال، در مراحل اولیه‌ای که فلسفه یونان به جهان اسلام عرضه شد، مجادله‌ای در گرفت در خصوص اینکه آیا برای نظام اندیشه‌ای که مبتنی بر زبان یونانی می‌باشد ممکن است که اصطلاحاتش را به زبان عربی تجزیه و تحلیل کند و مسلمانان که دارای سنت پیامبر، حدیث، نحو، زبان عربی و عناصر تشکیل دهنده دیگر علوم اسلامی می‌باشند، واقعاً نیاز دارند که برای آگاهی از ساختار عمیق نظام مفهومی و کل فرآیند استدلال و مباحثه‌شان به غیر مومنان احتیاج داشته باشند. برخی از توجیه‌گران علوم اولیه، داستانی را ساخته و پرداخته کرده‌اند که بنا بر آن اندیشمندان یونانی هر چیزی را که می‌دانستند از پیامبرانی نظیر حضرت موسی و ابراهیم یاد گرفته‌اند، بنابراین دانش حلال است و در راستای اهداف دینی می‌باشد. این رشد با گفتن اینکه در شریعت اسلام، مسلمان به داشتن چاقویی که با آن غذایی حلال آماده کند نیازی ندارد، این اعتقاد را از بین برد. <sup>۳۳</sup> چاقوی یک غیر مومن، مشروط به اینکه بتواند کار یک چاقو را انجام دهد، چاقویی مناسب است. استفاده از مثال یک چاقو در اینجا یک نشانه است، زیرا فایده منطقی، تحلیل و تجزیه یک مسئله است و خاستگاه و منشأ آن مهم نیست، مثل منشأ چاقو، مشروط به اینکه بتواند کار یک چاقو را انجام دهد. بگذارید برگردیم به جایی که شروع کرده بودیم، یعنی به بحث از ریشه‌های قرآن. اگر اعتقاد بر این باشد که زبان قرآن به گونه‌ای است که کاملاً بی‌ارتباط به فرهنگهای پیرامون نمی‌باشد، آیا لطمه‌ای به ادعاهای اسلام وارد نمی‌شود؟ البته که نه، در حقیقت این یکی از موضوعات اصلی اسلام است مبنی بر اینکه جهان پیش از پیامبر اسلام عاری از راهنما و رسول نبوده است. برعکس، خداوند پیامبران پیشین را فرستاد و پیامبر اسلام نیز آخرین آنها می‌باشد و پیامبران پیشین نیز صادق بوده‌اند. بنابراین اگر زبان قرآن کاملاً از اشکال دیگر وحی متفاوت نباشد، تعجب آور نخواهد بود. البته نمی‌خواهیم بگوییم که قرآن تقلیدی از اشکال دیگر وحی است، اما مشخص است که بی‌ارتباط با آنها نیست، و این به هیچ وجه نقد اسلام یا قرآن نیست. در حقیقت، اگر اسلام را از این لحاظ با ادیان دیگر مقایسه کنیم، موقعیت مثبت خاصی دارد، زیرا خودش را به عنوان تنها دین برحق نمی‌داند، بلکه خود را نقطه اوج ادیان پیشین (برخی) می‌داند. بنابراین مسئله تأثیر و تقلید، زمانی که این گونه مطرح شود که آیا ساختار اسلام دست کم به عوامل پیشین و معاصر مدیون است، مسئله‌ای

خارج از دین است، نگرانی‌هایی درباره اینکه این تأثیرات چگونه فهمیده می‌شوند، بروز می‌کند. این نگرانی‌ها بیشتر در مورد مشکلاتی است که از اتخاذ رویکردی عینی در دین، به عنوان دینی در کنار دین‌های دیگر، ناشی می‌شود، بر خلاف اینکه دین را تنها دین زنده و قابل قبول بدانیم. با وجود این اسلام هرگز خودش را تنها دین قابل قبول نمی‌داند، و دست کم به ادیان دیگر احترام می‌گذارد و این امر که برخی از مسلمانان از طرح تأثیرپذیری اسلام از فرهنگ‌های دیگر احساس تهدید می‌کنند، واکنشی مناسب توسط حامیان اسلام به شمار نمی‌آید. همچنین اینکه برخی از مسلمانان در مقابل این ایده که انسان می‌تواند ساختار قرآن و متون دیگر اسلامی را با استفاده از فنون نقد ادبی معاصر مورد مطالعه قرار دهد، احساس تهدید بکنند، این نیز واکنشی در خور نیست. برعکس، انسان می‌تواند با کاربرد چنین ففونی قسمتی از ماهیت جذاب متن را دریابد. با ایمان به اینکه قرآن معجزه است و با یادآوری اینکه اعجاز در قرآن یک اعتقاد است و بایستی اثبات شده و از آن دفاع شود، نباید گفت که نمی‌توان آن را تجزیه و تحلیل کرد. البته، قفسه‌های کتابخانه‌ها خوشبختانه پر از شرح‌ها و بحث‌هایی است که درباره کتابهای مهم مسلمانان می‌باشد.

ویژگی دیگر مکالمه که مربوط به این بحث است اما تا به حال به آن نپرداخته‌ایم، امکان کج فهمی و تغییر تاکید است. اغلب فرد با افزودن مسئله‌ای دیگر که واقعا به همان مسأله اصلا نمی‌پردازد به نکته‌ای پاسخ می‌دهد، گرچه به ظاهر مربوط به آن مسئله باشد. ادیان نیز اغلب این گونه‌اند، به طوری که به نظر می‌رسد مسأله مورد نظر یک دین، مورد نظر ادیان دیگر نیز می‌باشد، و در این باره روش نیز یکسان است، گرچه در واقع این گونه نیست. برای مثال، هم تورات و هم قرآن به معجزات اشاره دارند، اما به روش‌هایی کاملا متفاوت به آنها می‌پردازند. اگر در قرآن مفهوم معجزه به عنوان نوعی از نیرنگ فراطبیعی دانسته شود که قصد تأثیر بر مخاطب دارد این نوع مفهوم به تمسخر کشیده می‌شود که این روش با روش توصیف معجزات توسط تورات بسیار متفاوت است. آیا معجزات همان معنایی را که در قرآن دارند در تورات نیز دارند؟ خوب، ممکن است که به نظر آید همان مفهوم و معنا را دارند، اما اگر این مفهوم و معنا به طور کاملا متفاوتی مورد استفاده قرار گیرد، پرسشی بسیار جدی مطرح می‌شود درباره این که آیا آن همان مفهوم است و یا مفهومی نسبتا متفاوت می‌باشد، آیا برگرفته از مفهومی دیرین است یا اصلا مفهومی جدید را شامل می‌شود. با این همه، یک دوچرخه و یک جت مافوق صوت هر دو نوعی از وسایل نقلیه می‌باشند، اما این که آنها هر دو وسیله نقلیه هستند بدین معنا نیست که یک چیز می‌باشند. این امر که شیء نوتر، حتی تا حدی ممکن است از چیزی قدیمی‌تر گرفته شده باشد، به این معنا نیست که آن دو اساسا یک چیز می‌باشند و یا شیء دوم از شیء اول گرفته شده است. ما واقعا نیاز داریم بدانیم که زبان‌های مختلف چگونه به همدیگر مرتبطند. این کار را همواره وقتی که با همدیگر صحبت می‌کنیم انجام می‌دهیم، به طوری که قادریم همه انواع تمایزات دقیق را میان آنچه گفته شده، نحوه بیان، برآیندهای سخن، اندازه تغییر و دگرگونی موضوع، برقرار سازیم. گام بعدی استفاده از ورود جزئیات آشنای مکالمات روزمره برای فهم این مسئله است که نظام‌های اندیشه‌ای همچون ادیان، چگونه به همدیگر ارتباط دارند. اگر بتوانیم بدین کار موفق شویم، مفهوم تأثیر، بی‌درنگ از موقعیت تهدید کننده خود به یک اظهار نظر دقیق‌تر و لطیف‌تر تبدیل خواهد شد. اظهار نظری درباره این که یک روش بیان چگونه بر بیانی دیگر تأثیر می‌گذارد.

منبع:

Leaman, Oliver. Islamic Aesthetics, Edinburgh University Press (2004), p 150 - 141.

پی نوشت:

۶۳. مثال چاقوی حلال در کتاب فصل المقال، صفحه ۴-۴ آمده است.

قابل توجه نیست. ممکن است اعتقاد بر این باشد که این مسئله بر علیه یک دین، نوعی تهمت به شمار نمی‌آید. اعتقاد بر این نیست که تأثیری نسبی از جایی به وجود آمده است، بلکه اعتقاد بر این است که اصلا هیچ چیز اصیلی درباره دین وجود ندارد و بنابراین هر ادعایی مبنی بر اینکه ریشه‌های الوهی دین با بررسی زبان قرآن مشخص می‌شود، بیپوده می‌باشد. نقش ادعای اعجاز در قرآن جالب است، و همانگونه که قبلا دیده‌ایم در احتجاج دینی کاملا غیرعادی. آیا اگر اعتقاد بر این باشد که سبک قرآن از فرهنگ‌های بیرونی تأثیر پذیرفته است، آیا به این ادعای اصلی لطمه‌ای وارد می‌شود؟ بدیهی است که نه. روشن است که زبان قرآن به طور تنگاتنگ با زبان دوره جاهلیت در ارتباط است، زیرا اگر این گونه نبود اسلام نمی‌توانست با آن شتاب و سرعت طرفدار پیدا کند. افزون بر زبان، قرآن برخی از اندیشه‌های زمان جاهلیت را نیز به کار برد و باز اگر این گونه نبود قرآن نامفهوم می‌شد و هیچ امتی تشکیل نمی‌شد. هنگامی که در آغاز کتاب به حج پرداختیم، مطرح کردیم که عمل زیارت اسلامی بر اساس سنت‌های پیشین زیارت بنا نهاده شده است و خود مکه هم از لحاظ یکتاپرستی و هم از لحاظ ادیان دیگر، بسیار پیش تر از دوران پیامبر اسلام، مرکزی با سابقه برای زیارت به شمار می‌آمد. انواع خاصی از تأثیر وجود دارند که اگر کشف و مشخص می‌شدند، به بی‌اعتباری آنچه که تأثیر پذیرفته است منجر می‌شدند. برای مثال، اگر اثبات می‌شد که قرآن در حقیقت توسط انسانی غیر الوهی تألیف شده است، در این صورت ما مجبور بودیم نظریه‌ای را که خود قرآن درباره خاستگاهش ارائه می‌دهد، نادیده بگیریم. یا اگر مشخص می‌شد که بخشی از قرآن از متون و ادیان دیگر گرفته شده است و یا اگر سبک قرآن چیز خاصی نداشت، این مسائل بر موقعیت و شأن ویژه‌ای که خود قرآن بر آن قائل است، تهدیدی جدی به حساب می‌آمد. درست در همین مورد است که چنین کشف‌هایی را درباره هر متن دینی‌ای می‌توانیم انجام دهیم، و این کشف‌ها به طور جدی از اهمیت متن و دین متناسب با آن خواهند کاست. اسلام و برخی از ادیان دیگر به این شیوه مورد حمله قرار گرفته‌اند و این مهم است که پیروان اسلام بایستی به دقت به چنین حملاتی پاسخ دهند. نخستین نکته‌ای که بایستی درباره دفاع از متنی همچون قرآن دانست این است که متنی چنین طرفدار هرگز نمی‌تواند صرفا آمیزه‌ای از اندیشه‌های پیشین باشد و باز چقدر بعید است که متنی که این قدر درباره آن شرح و تحلیل نوشته شده است کاملا متنی اقتباسی باشد. در مورد همه متون دینی و روش‌های فرهنگی‌ای که آن‌ها دارند می‌توان اعتقاد داشت که بایستی دست کم دارای عمق و دقت زیادی باشند تا بتوانند نقش‌هایی را که در جوامعشان دارند، ایفا کنند. البته این امر چیزی درباره منشأ الوهی آن‌ها بیان نمی‌کند، بلکه بیشتر درباره حوزه‌ای از ادعاهای تأثیر صحبت می‌کند که تبدیل به اتهام می‌شوند.

این امر ما را به مکالمه که ابزار مفهومی برای ادراک تأثیر می‌باشد، بر می‌گرداند. همانگونه که دیده‌ایم، جایی که مداخله در مکالمه قابل قبول است و مکالمه بسیار پرخاشجویانه می‌باشد. موضوعی ظریف و قابل توجه را در پیش رو داریم. اغلب آدم دانشجویانی در کلاس دارد که زیاد صحبت می‌کنند و دانستن این مسأله دشوار است که آیا بایستی به آن‌ها بگوید که کمتر در معرض عموم صحبت کنند یا بهتر است آن‌ها را رها کند که هر آنچه را می‌خواهند بیان کنند. مشکلی که در رابطه با این آدم‌ها وجود دارد این است که اینان دانشجویان خجالتی‌تر را کلا از صحبت کردن منصرف می‌کنند و با این وجود مسئله‌ای که درباره مکالمه وجود دارد و به وضوح به بحث ما مربوط می‌باشد این است که مکالمه نه تنها عبارت از چیز است که گفته می‌شود، بلکه نحوه و چگونگی گفته‌شدن هم مهم می‌باشد. هنگامی که به این مسئله توجه می‌کنیم که یک فرد چگونه می‌تواند بر چیزی دیگر مؤثر باشد، مسئله‌ای قابل توجه یافته‌ایم. انسان می‌تواند اغلب چیزی را بیان کند که فی ذاته مضر نباشد اما چیزی که تهدیدکننده و زیان‌آور است نحوه بیان اوست. به همین خاطر هنگامی که گفته می‌شود، دینی متأثر از چیزی